

## به خدا که این یک داستان واقعیست !

نیما راشدان

[ch.Rashedan@Gmx](mailto:ch.Rashedan@Gmx)

حالا چشمهایتان را روی هم گذارید و به سید مجید فکر کنید که سرباز وظیفه بود و ستواندم دوم پاسدار "د" که مسئول مستقیم سید مجید بود و بعد کمی بیشتر سعی کنید که همه سید مجید را و یا فرقی نمی کند ستواندم دوم پاسدار "د" را در نظر آورید. می گویم همه یعنی که دنیای درونی این آدمها را. سید مجید صافکار ماشین است و ستواندم هم که افسر جزء است. ستواندم به حق ماموریت و اضافه کاری فکر می کند که آخر ماه خواهد بود و اگر عیدی را هم به آن اضافه کنیم می شود ۲۰۰ تومان و ۲۰۰ تومان کلی پول است. ماشین لباسشویی را باید عوض کنیم چون دو ماهی یکبار ۱۵ - ۲۰ تومن خرج تعمیر کار می دهیم ، از سوی دیگر خدا را خوش نمی آید که زهرا با ۴ تا بچه بنشیند سر تشت رختشویی و چنگ بزند این لباس لعنتی سبز رنگ نظامی را. حالا باز خداراشکر که این پول رسید والا مصیبت داشتیم شب عیدی. فکر همبجور ادامه می یابد ۲۰۰ تومن اینجا ۲۰ تومن اونجا اگر وام ۵۰۰ تومنی که ۲ سال است تقاضا کرده ام جور شود آن زمین کنار مدرسه را در ده می خرم و خوب خودش کلی سرمایه است و ... راستش را بخواهید اینها خیلی شبیه افکاری است که هر مرد ۲۵ ساله دیگری در جایی از ایران مرور می کند. می آیند و می روند این ۳۰ تومن و ۵۰ تومن و چکها و زمینها و زندگی همبجور می گذرد.

سید مجید اما ۲۰ ساله است و خلاصه عرض می کنم که مثل خیلی جوانهای ۲۰ ساله دیگر دختری را دیده با مانتو مقنعه سرمه ای این او را و ثانیاً بعد از کلی کلنجار رفتن با خود و غلت زدن و این پهلو آن پهلو شدن ، راه افتاده است دنبالش ، تا محله شان و تا خانه اش و بعد همان دختر را دیده ، پشت پنجره که یک تیشرت قرمز پوشیده با یک گل سیاه بزرگ چاپی - از آنها که بعد از یک بار شستن ترک می خورد و یک جور خاصی می شود - تیشرت قرمز و گل سیاه مهم نیست . مهم سینه های برجسته از زیر تی شرت است که سید مجید ما از فاصله پنجاه متری رصدشان کرد و دیوانه شد. اینها همه و همه یک اتفاق کاملاً ساده بود.

حالا تصور کنید دهها جوان - بلند و کوتاه- سفید و سبزه ، ثروتمند و فقیر، مثبت یا جواد و هر جور دیگری که می خواهید فکر کنید در یک آسایشگاه خوابیده اند . ۴-۵ نفر می روند و می آیند و پست و نگهبانی عوض می کنند مثل همه جاهای دیگر دنیا که دهها هزار پادگان ، میلیونها تخت دوطبقه و جوانانی که برای مرخصی یا پایان خدمت لحظه شماری می کنند. فقط و فقط از یاد نبرید اینها آدم هستند درون هر یک از آنها اقیانوسی است از احساس، میل، خواهش و آرزو.

همان شب که سربازها در آسایشگاه خوابیده اند . ۱۰۰ نفر پاسدار هم حالا یا در پادگان و یا در خانه شان فردا را انتظار می کشند، ۴ سرهنگ ، ۲ سرگرد، ۸۰ افسر با درجه ستوان دوم ، ستوان یکم ، ستوان سوم و سروان ، همچنین دهها سرباز یا بسیجی (به نقل از روابط عمومی لشکر ۴۱

ثارالله) ... فردا می شود و همه می آیند و رهسپار می شوند برای دیدن منطقه ای که قرار است یک هفته بعد رهبر از آن دیدن کند. .

رهبر کیست؟ بیایید تعریف سید مجید را و تعریف ستواندم پاسدار "د" را و تعریف همه آن دیگران از رهبر را مرور کنیم: «رهبر خیلی مهم است، خیلی! اگر بخواهد می تواند حقوق ۱۵۰ تومانی من را دو برابر کند، اگر بخواهد می تواند ۲ ماه باقیمانده خدمت من را مرخصی تشویقی رد کند. اگر بخواهد می تواند مرا ۱۰ سال زندانی کند. خلاصه قدرت دارد. قدرتش از فرمانده گردان ما و بعد فرمانده تیپ و بعد آقای سردار عبدالصمد رئوفی نژاد فرمانده لشکر و آقای عزیز جعفری و آقای سردار ذولقدر و آقای رحیم تپه هم بیشتر است و لذا قدرت زیادی دارد. همه افکار نوعی به قدرت او ختم می شود و نه قابلیتش و نه خصوصیاتش و ...»

باقی داستان را سریع می گویم که درد زیاد است و فرصت اندک. ۲۰۰ نفر انسان را، آدمهایی را که از یک نطفه از یک تکه گوشت ۲ میلیمتری و از یک نوزاد سه کیلویی، تمنای شدن داشتند و بافتهایی را که عاشقانه رشد کرده بودند - کودکانی که زمان را تجربه کردند تا دهساله و بیست ساله و سی ساله شدند. خلاصه بگویم ۲۰۰ انسان را سرپا سوار هواپیمایی کردند که ۱۱۰ نفر ظرفیت داشت. هواپیما بدون تست قبل از پرواز از باند فرودگاه زاهدان برخاست. ۳۵ کیلومتری کرمان بود که ۲۰۰ آدم زنده به چشم خود دیدند که بدنه فلزی هواپیما در حال گسستن است. چیزی زبانه کشید برق عجیبی زد و بعد دو مرد و زن روستایی که از نزدیک سقوط هواپیما را نظاره گر بوده اند به مقامات امنیتی چنین گفتند: «به دلیل فاصله کم ما با هواپیما، داخل آن نیز قابل مشاهده بود و جرقه های شدیدی مانند نور ناشی از جوشکاری در داخل هواپیما دیده می شد» (۱)

هواپیما ترکید، آن آدمها همه و همه متلاشی شدند، آن رویاها همه نابود شد، آدمهای زنده ای که نفس می کشیدند، با هم تکه تکه شدند، ۲۰۰ مادر بی فرزند، صدها کودک بی پدر و دهها خواهر بی برادر شدند. همه اینها به کنار ۲۰۰ انسان از بین رفتند. مرتضی پاریزی چنین نوشت: «بیشتر جانباختگان حادثه هواپیما، جوانان رعنا ۲۲ تا ۲۳ ساله بودند... من اینبار به همراهی احمد عزیز، در تشییع جنازه که نه، تشییع مثنی استخوان سوخته و گوشت چرخ کرده! شرکت کردم. قبر قربانیان بزرگترین حادثه هوایی کشور، در حد و اندازه های طفلی شیرخواره تعبیه شده بود تا شاید دستی یا استخوانی در آن جای گیرد. دل داغدار مادران و پدران فرزندان از دست داده و ضجه هایشان، دیروز مجالی برای سکوت نگذاشت» (۲)

بیایید اطلاعاتمان را یکبار دیگر مرور کنیم:

- ۱ - قربانیان حادثه بیشتر سربازان ۲۲ - ۲۳ ساله بوده اند.
- ۲ - جسدی به خانواده ها تحویل داده نمی شود، کیسه محتوی مقداری گوشت چرخ کرده در قبری به اندازه یک نوزاد شیرخوار قرار میگیرد و والسلام.
- ۳ - پدر و مادر و بستگان قربانیان در هنگام بخاک سپاره بقایای جسد: «جیخ کشیده اند، لابه نموده و فریاد کرده اند» این را خوب بخاطر داشته باشید که مهمترین قسمت این ماجرا همین جاست.

درست در لحظاتی که ۲۰۰ خانواده داغدار یا ۲۷۵ خانواده و یا ۲۸۰ - تمام لحظات عزیزان از

دست رفته خود را روزی هزاربار مرور می کنند، درست در لحظاتی که به عادت همه سازمانهای نظامی جهان قاعدتا می بایست سردار عبدالصمد رئوفی نژاد فرمانده لشکر ۴۱ با شلیک یک گلوله در مغز خود با زندگی وداع کند. درست در لحظاتی که می بایست دهها و صدها روزنامه نگار، فرماندهان سپاه را، مسئولان هماهنگ کننده سفر رهبری را و رهبر را به چهارمیخ کشند. درست در هنگامه ای که باید فریاد زد و پرسید چه کسی هواپیما را ۲ برابر ظرفیت پر کرده است؟ دوستان خوب من توجه کنید، جملات زیر را بخوانید، بخوانید و باز بخوانید - ایرنا: فقط ۴۸ ساعت پس از ذبح ۳۰۰ انسان زنده پیش پای رهبر بزرگ و فرزانه:

« سفر رهبر معظم انقلاب به این استان مایه خیرات و برکات زیادی خواهد بود. در آستانه سفر رهبر معظم انقلاب به سیستان و بلوچستان، شهر زاهدان غرق در نور و شادی شده است. به گزارش ایرنا از زاهدان، اکثر خیابان ها و معابر عمومی زاهدان با پارچه های رنگین، پلاکارد، بوم، تراکت، پارچه نوشته و نصب طاق نصرت آذین بندی شده است. مردم زاهدان برای استقبال از رهبر معظم انقلاب اسلامی آماده شده اند و برای دیدار معظم له لحظه شماری می کنند. ادارات، ارگان ها، تشکل های دولتی و غیردولتی با صدور اطلاعیه و طوایف مختلف با درج آگهی در نشریات ضمن عرض خیرمقدم به رهبر معظم انقلاب از عموم مردم درخواست کرده اند در مراسم استقبال از ایشان حضور فعال داشته باشند.

خیابان منتهی به فرودگاه زاهدان با تعداد زیادی پارچه نوشته و چندین طاق نصرت آذین بندی شده و ورزشگاه 17 شهریور این شهر نیز برای دیدار مردم با رهبر معظم انقلاب اسلامی آماده شده است. چند تن از شهروندان زاهدانی در گفت و گو با خبرنگار ایرنا، ضمن تسلیت شهادت جمعی از نیروهای پاسدار لشکر 41 ثارالله که بر اثر سانحه هوایی در مسیر زاهدان کرمان به درجه رفیع شهادت نایل آمده اند، آمادگی خود را برای حضور در مراسم استقبال از رهبر معظم انقلاب اسلامی اعلام کردند.

آنان گفتند: چند سال است که منتظر دیدار رهبر معظم انقلاب هستیم و اکنون که این فرصت به دست آمده، از آن نهایت استفاده را خواهیم کرد.» (۳)

زمان می گذرد، رهبر برای سفر به زاهدان آماده است. او را با جت امریکایی که تنها ۳۰ سرنشین دارد به زاهدان می آورند - از من نخواهید برایتان بگویم که مرکب رهبری چقدر با دقت و وسواس مورد انواع معاینات فنی قرار گرفته است. ۳۰۰ نفر از سربازان وظیفه و تعدادی از پرسنل لشکر ۴۱ به درجه رفیع شهادت نائل آمده اند - این عنوان تنها در خبر ایرنا به چشم می خورد. خیلی ها از خود می پرسند آیا تمام کارگران ساختمانی شهرداری که از روی داربست به پایین پرت می شوند نیز شهیدند؟ کشاکش بر سر قرائت ولایی شهید ادامه می یابد.

تلویزیون جز چند خبر کوتاه، به سادگی از کنار مرگ ۳۰۰ انسان می گذرد. این امر اعتراض پاره ای را بر می انگیزد. یادداشتی در سایت محسن رضایی منتشر می شود: « هواپیمای ایلوشن شامل 275 پاسدار مرزهای ایران سقوط می کند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی به دلیل برنامه ریزی برای عید غدیر و هزار برنامه کپی سازی شده از برنامه های غربی (همچون مسابقات و...) که تنها زمان پخشش مربوط به عید غدیر بود، تا ساعاتی خبر مزبور را سانسور کرده و پس از اعلام خبر از سوی چند شبکه بین المللی خبری و حتی برخی شبکه های محلی (مثل یک

تلویزیون محلی در ایتالیا) خبر مورد نظر را اعلام می کند. جالب اینجاست که حتی پس از اعلام خبر، پیگیری آن در شبکه های خبری سیمای جمهوری اسلامی با اختصاص کمترین وقت انجام شد ... در حالی که انتظار می رفت با وجود در سفر بودن رهبر انقلاب، رییس دفتر ایشان، جناب آقای محمدی گلپایگانی، که در مراسم کم اهمیت تری نیز حاضر می شوند، در مراسم قدردانی از این عزیزان نیز حضور یابند، اما با کمال تعجب ایشان نیز نماینده فرستادند!

به هر حال از مقامات تراز اول ایران تنها یک نفر در این مراسم حاضر شده و بدین ترتیب فرهنگ پاسداشت جمهوری اسلامی از حامیان مرزهای خود، مستند به سندی دیگر شد ... مسؤولان برای سرپوش گذاشتن به بی لیاقتی خود در اداره امور هوانوردی از پوشش خبر مذکور و دامن زدن به آن خودداری کردند، اما جالب اینجاست که متأسفانه نوع آن حوادث آن قدر زیاد است که این واقعه، تنها مؤیدی بر نظریه اثبات شده قبلی است و نه اثبات کننده آن. مسؤولان ایران حتی نتوانستند آنقدر شخصیت سرنشینان را بالا ببرند که خود مسأله سقوط در حاشیه بماند و بدین ترتیب، هم به بی لیاقتی و هم به ناسپاسی محکوم می شوند ... جمهوری اسلامی با چنین عملکردهایی، انتظار ادامه جان فشانی از مردم برای حفظ حدود حکومت، چه در داخل و چه در خارج از کشور نداشته باشد، چرا که مردم برای حکومتی ایثار می کنند که ارزش های والایشان را همواره پاس بدارد» (۴)

رئوفی نژاد فرمانده ارشد سپاه و فرمانده لشکر 41 ثارالله، خودکشی نکرد، استعفا نداد، برکنار نشد حتی توبیخ هم نشد او چند روز بعد در مراسمی چنین گفت: «بدی منطقه و شرایط جوی بگونه ای بود که خبره ترین کوهنوردان با مشاهده منطقه و شرایط جوی شوکه می شدند. من قول می دهم که در محل حادثه بارگاهی زیارتی احداث شود و امیدوارم که این مکان زیارتگاه دائمی مردم کرمان خواهد بود.» (۵)

ما هنوز به معرفی یک مقصر امید بسته ایم، آیا کسی مسئول مرگ ۳۰۰ انسان نیست؟ آیا جان آدمی در برابر قدوم رهبر چنین بی ارزش است که حتی ارزش معرفی فردی بعنوان خطاکار و یا مقصر را نیز ندارد؟ باقی ماجرا را توجه کنید:

«علی علویان» روزنامه نگار - روحانی و جانباز جنگ است. او ظلم را تاب نمی آورد. روزنامه نگار در پاراگرافی کوچک میان سطرهای یک روزنامه محلی چنین می نویسد: «در حالی که بسیاری از اعمه جمعه از فرمانده سپاه کرمان (سردار رئوفی) به دلیل یافتن اجساد در اسرع وقت تشکر می کنند ولی مقصر اصلی به توجه به مدارک موجود معلوم هستند چه کسانی هستند. ماموران سپاه خلبان زنده را مجبور به سوار کردن ۲۷۴ نفر کرده اند وهمچنین ماموریت آنها بر خلاف آن چیزی که گفته می شود ۴۰ روز نبوده است بلکه ۴ روز بوده است و هیچ نیازی به برکشت آنها و استراحت ۴۸ ساعته نبوده است، مردم ما خصوصا خانواده قربانیان دروغ پردازی های بعضی از آقایان را از یاد نبرده اند که می گفتند این افراد چیزی در حدود 50 روز را در منطقه بوده اند و جهت استراحت به شهرهای خود باز می گشتند! در حالیکه مدت واقعی ماموریت آنها حداکثر 9 روز بوده است و این شبهه بوجود می آید که به چه دلیل نیروی رزمنده ای که حداکثر 9 روز در منطقه بوده به مرخصی 48 ساعته نیاز پیدا میکند؟! خلبان هواپیما به شدت مخالف سوار کردن نیرو بیش از ظرفیت هواپیما بوده است اما اصرار آقایان و واسطه شدن بعضی ها خلبان را وادار به قبول این امر کرده است و چگونه نیروهای ناظر امنیت پرواز چنین چیزی را پذیرفته اند؟

«معلوم نیست تجلیل و تشکر! پاره ای خطبا از افراد دست اندر کار این پرواز و بزرگنمایی زحمات آنها به چه منظور بوده است، در حالیکه حق مطلب آن بود که در اولین فرصت افراد به جای تعریف و تمجید در مورد ایهامات این پرواز سؤال می کردند تا اگر اشتباهی رخ داده مقصر احتمالی توبیخ و احیانا مجازات می شد...» (۶)

اشتباه؟ مقصر؟ توبیخ؟ این واژگان قلب ولایت را بدر آوردند و مجازات آغاز گشت: «روز گذشته نیروهای نظامی لشکر ۴۱ ثارالله به دکه های روزنامه فروشی هجوم آورده و همه نسخ هفته نامه عصر ظهور را جمع آوری نمودند (۷). علویان روزنامه نگاری که تنها خواستار روشن شدن حقایق و تنبیه مقصر است نیز بلافاصله به دادگاه ویژه روحانیت احضار می گردد و از یاد نبریم که دادستان ویژه دادگاه منصوب رهبری است چه کسی به قربانی شدن ۲۷۵ نفر اعتراض دارد؟ چه کسی جرات اعتراض دارد؟»

دوستان من؟ مرا مغرض می دانید؟ فکر می کنید بی انصافی است اگر واژه قربانی را بکار برم؟ فکر می کنید توهین است اگر بگویم ۳۰۰ انسان را درست مانند گوسفند مقابل رهبر فرزانه سر بردند؟ اینگونه فکر می کنید؟ پس بخوانید و ببینید که من این واژه را و این تعبیر را برای اولین بار ابداع ننموده ام:

نشریه ثارالله ارگان رسمی سپاه در پاسخ به مقاله جمع آوری شده علویان چنین می نویسد: «حتی اگر به ما بگویند باد سبب سقوط هواپیما شده است همان باد هم دوست داشتنی است چرا که باد را هم خداوند به حکمت خود فرستاده است (۸)» نویسنده این نشریه سپس معترضین به عدم رعایت اصول ایمنی پرواز را چنین معرفی می کند: «خانواده های شهدا تا امروز امتحان خود را پس داده اند و قلم بدستان به نرخ روز بنویس، فکری به حال خودشان بکنند که خانواده های معظم شهدا نیازی به حمایت مطبوعات معلوم الحال ندارند (۹)»

این داستان ادامه دارد، علویان با قرار کفالت آزاد می شود، روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه ای که توسط فردی به نام «سید علی خامنه ای» تاسیس گردیده است در شماره اول خرداد ماه ۱۳۸۲ خود از قول سردار علی دماوندی از فرماندهان لشکر ۴۱ ثارالله متنی را به چاپ می رساند که به نظر من از اعجاب انگیزترین متون تاریخ انقلاب اسلامی ایران بوده و خواهد بود، من می دانم و شما می دانید که نظام جمهوری اسلامی ایران به زودی پاره ای خواهد بود از کدرترین روزهای تاریخ معاصر جهان و خاطره ای خواهد بود از منفورترین خاطرات ایران و ایرانی، بیابید متن روزنامه رهبری را که باز خون می خواهد و باز قربانی می طلبد با هم مرور کنیم، بیابید از چشمان سید علی خامنه ای دنیا را ببینیم، همه بمیرند تا تنها من باشم و بمانم و حکومت کنم، یاد صدام به خیر و میلشوویچ و ملاعمر!

(۱۰) «والله که قلم بدستان مغرض همچون همه عرصه های دیگر این بار نیز شمشیر نوشته هایشان را نه به دفاع از دل داغدار ما بلکه بر جگر پاره پاره همه ما بازماندگان و داغداران این حادثه مقدر الهی نشانه رفته اند.

ای کاش، هدف واقعیتان را از نوشتن این سخنان بیهوده بیان می کردید!... در تمام روزهایی که شما و امثال شما در ذهن بیمار خود به دنبال ساختن و پرداختن یاوه گوییهای چون آنچه که

نوشته اید بودید ، من و امثال من به پای درد دل خانواده هایی شتافتیم که خود از میانان برخاسته بودیم ، به پای درد دل مادر شهید ورزنده که در داغترین لحظات فراق و هجران جگر گوشه اش شاکر خدا بود و به فرمانده لشکرش تسلیت می گفت ، آیا نیازمند چیزی بود که عزیزتر از پسرش باشد

به پای درد دل مادر شهید ابوذر غفاری نشستیم که در مقابل تابوت در بسته فرزندش گفت : در تابوت را باز نکنید قربانی را که در راه خدا دادم دیگر نمی خواهم ببینم .  
به دیدار خانواده شهیدی که با دلی دردمند دو فرزند پسرش را در آغوش گرفته بود ، و می گفت : از روی فرماندهان شرمنده ام که به دنبال یافتن فرزندان ما بر دامنه های کوه در تلاشند ، آیا غمش در فراق فرزند کمتر از شما بود یا درک و شعور والایش که باعث پرورش فرزندانمان چنان دلیر گشته بود به پای شما نمیرسید به دیدار خانواده شهید خواجه ، شهید حسینی نژاد ، شهید کار بخش رفتیم که با دلی داغدار می گفتند : شهیدمان به آرزویش رسید پس بهشت گوارایشان باد. با قدمهای استوار پدر شهید رحیمی در کوههای سیرج که به دنبال پیکر پاک پسرش صبورانه گام برمیداشت ، با واژه صبر آشنا شدیم به دیدار همه این الگوهای اینار و جوانمردی نه به قصد دلداری آنان ، بلکه به قصد آرامش دل خودمان رفتیم ، ما در نگاه غمگین و استوار خانواده های داغدار آنان به دنبال مرهمی بر زخم دل خودمان بودیم .  
چقدر خوب بود همه کسانی که به دنبال قبول مسئله شهادت این عزیزان هستند به پای صحبت دل داغدار مادر شهید ابوالقاسمی می نشستند که از اعماق وجودش می گفت : فقط دلم میخواهد بگویم مگر شهید ما را شما باید قبول کنید ، خداوند قبولش کرده ، هیچ نیازی نه به بنده خدا داریم و نه به عنوان ظاهری که شما میگویید.

سر دبیر محترم ، جان این عزیزان برخلاف آنچه که شما نوشته بودید نه به خاطر سومدیریت فرماندهان سپاه ، بلکه به خواست خداوند به دیدار مولا شتافت اما روح این عزیزان در تمام سالهای پس از جنگ به خاطر سونظرهای مغرضانه شما و امثال شما بارها و بارها شکنجه شد و امروز نوبت بقیه ما پاسداران حقیقی ولایت است که آماج حملات مغرضانه شما قرار گیریم . نوشته های شما بازی با کلماتی است که میخواهید با بیانشان در دلهای ساده و پاک خانواده های شهدا نفوذ کنید و گمراهشان نمایید و گرنه هم ما و هم خودتان میدانیم و میدانید که ذره ای به اعتقادات آن عزیزان معتقد نبوده و نیستید و هرگز در زمان حیاتشان حاضر نبودید که جان بر کفان مخلص بنامیدشان و امروز با این عناوین تنها میخواهید بر آرمانهای والای آنان خدشه وارد کنید.

شما که معلوم نیست از کدام مقام خواستار محاکمه فرماندهان مخلص سالهای دفاع و پس از آن هستید هیچ میدانید که تنها با وجود همان فرماندهان مخلص چنین نیروهای ولایتی و مخلصی تربیت شده بود.

شما که از دوردستی بر آتش دارید چه میدانید که سوگ فقدان این عزیزان وجود همین فرماندهان را چون شمع می گدازد که یقینا شما حتی از دور هم دستی بر آتش ندارید.  
شما کجا میتوانید به عمق احساس پاک قلبی فرماندهانی بیندیشید که چون بر حرمت عید غدیر معتقد بودند میخواستند سربازانشان عید مولا را در کنار خانواده های خود باشند (اینکه تقدیر الهی بر چه قرار گرفته امریست جداگانه که بر خواست الهی هیچ چون و چرایی نیست ) این

هوایما یک هواپیمای نظامی بود که توانایی حمل چند تانک را داشت و در هنگام اجرای مانورهای بیش از پانصد نفر نیرو جا به جا میکرد و هیچ اتفاقی هم نمی افتاد. این خلبان بارها , پرواز کرده بود و با همه اصول فنی پرواز آشنا بود و بی شک اگر کوچکترین خطری را از این بابت احساس می نمود یقینا به خاطر حفظ جان خودش هم که بود پرواز را انجام نمی داد.

اما اینکه شما در آن لحظات در کدام قسمت از منطقه حضور داشتید و تمام این اطلاعات بین شهدا را جمع آوری می کردید باعث بسی تعجب است مردم مخلص ما که به مقدرات الهی معتقد بوده و هستند و بارها و بارها پیکر عزیزانشان را در طی سالهای پس از انقلاب به بهشت سپرده اند به دنبال محاکمه هیچ مسئولی نیستند چرا که به فردای الهی و پاسخگویی در محضر خداوند می اندیشند و اجر خود را با گفتن یاوه های شما ضایع نمی کنند که اگر می کردند لایق داشتن فرزندان چنان ارزشمند نمی شدند. شما , فرماندهان ارشد سپاه را از تویخ میترسانید یا از مجازات می هراسانید آنان همان جان برکفان مخلصی هستند که بازماندگان شهید چمران و شهید باکری و شهید همت هستند. آنان در همان روزهای دفاع , دنیا و همه متعلقاتش را طلاق دادند و دل به آخرت بستند و قسم خوردند که به خاطر دفاع از ولایتی که به آن معتقدند همه چیزشان را فدا کنند. معلوم می شود که شما با واژه دفاع و شهادت و سپاه حتی به اندازه بعثیون و آمریکاییها هم آشنا نیستید و گرنه به خودتان اجازه چنین جسارتهایی را نمی دادید آیا می خواستید مطرح شوید و معروف گردید چقدر خوب است انسان محبوب شود معروفیت با بغض و نفرت چه سود

اولین سوالی که شما باید به آن جواب دهید این است که به اجازه کدام مقام مسئول این مملکت , به اسرار داخلی سپاه وارد شده اید و مدت ماموریت و علت ماموریت و زمان ماموریت نیروی نظامی مملکت را بیان می کنید. خودتان میدانید که این حرفها تنها بیان بغضا و عقده هایی است که شما با مخلصان سپاه و ولایت دارید و گرنه جگرهای خونین خانواده های شهدا و همزمان شهدا را با گفتن آنچه که نمیدانید ریش نمی کردید.

دلمان می خواهد به شما به عنوان ناحب ترین قاضی به قضاوت نشسته بگوییم فرماندهان ما امروز بسیار عزیزتر از دیروز در چشمانمان جلوه می کنند چرا که به جای یاوه گویی امثال شما همچون همیشه مرد میدان عمل شدند , نه به خاطر معروفیت بلکه به خاطر عشق وجودی خود پاره های پیکر دوستان بی سرشان را از بلندبهای کوه جمع نمودند.

پای درد دل خانواده ها نشستند و همه مساعی خود را در جهت حل مشکلات آنان به کار بردند. نمیدانم آیا شما به آخرت هم اندیشیده اید که فردایی هم هست که باید به خاطر همه قضاوتهای ناروا به محاکمه بنشینید آنروز قاضی خداوند است و شاکی شهدا وای بر متهمان فردای قیامت ...

اگر واقعا به دنبال علت سانحه می گردید خوب است بدانید مهمترین علت آن این بود که جمعی از قربان درگاه الهی به حقیقت عشق رسیده بودند و باید مقبول درگاه حق میشدند و چون سربازان مخلص ولایت بودند عیدی خود را از دستان حضرت علی (ع) گرفتند.

علت سانحه چیزی جز عشق مطلق مرید و مولا نبود (اینکه شما چیزی از آن بفهمید جای تردید

است.)

ما شما را به خون همان شهدا وامی گذاریم زخمی که شما دشمنان دوست نما بر دل‌های ما گذاردید بسی عمیق تر از تکه تکه شدن برفراز کوه بود.»

دوستان خیلی دوست داشتم چیزی می گفتم ، حرفی می زدم و چیزی می نوشتم اما بخوانید سطور بالا را ، بخوانید و باز بخوانید. به خدا که هیچ چیز برای گفتن و نوشتن وجود ندارد ، ما یعنی ۷۰ میلیون ایرانی ، از کوچک و بزرگ ، زن و مرد و پیر و جوان - محکومیم که بسوزیم و درپای مولایمان علی زمان - خامنه ای بزرگ ذبح شویم - بخوانید آنجا را که سردار پاسدار چنین نوشته است : «علت سانحه چیزی جز عشق مطلق مرید و مولا نبود!» بله این بود علت سانحه - مرگ ۳۰۰ انسان و این است زندگی ما ، سرنوشت ما و کشور لعنتی ما ایران!

منابع :

- ۱- سایت بازتاب
- ۲- یادداشتهای مرتضی پاریزی ( یک فوج پرنده، کوه را سوزاندند... )
- ۳- ایرنا خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ایران ۴ روز پس از واقعه
- ۴- نوید نظافتی : آن ۶ نفر و این ۲۷۵ نفر سایت بازتاب
- ۵- ایرنا گزارش از مراسم بزرگداشت جانبازان با حضور هاشمی رفسنجانی
- ۶- عصر ظهور کرمان : ناگفته های پرواز ایلوشین
- ۷ و ۸ و ۹- سایتهای امروز و امیرکبیر
- ۱۰- روزنامه جمهوری اسلامی ۱ خرداد ۸۲ - صفحه شهرستانها